

قیام ایران

۱۴
5005
ZULU
MFMH

زیر نظر شورای نویسندگان

از کان مرکزی بهضت مقاومت ملی ایران

شاپور بختیار:

ملی گرایی، پاد زهر رژیم خمینی

هادی بهزاد

اگر رفیق شفیقی، درست پیمان باش

در عرصه تلاش های ملی و در راه دستیابی به وطن غصب شده، آن نیازی که خواهی شیراز را در پی "رفیق درست پیمان" می کشید امروز نیاز اکبر ملیون واقعی است.

اما "درست پیمان" را کجا و چگونه باید شناخت؟

آیا همینکه "شعار" خود را در زبان دیگری یافتی، "درست پیمان" را هم یافته ای؟

تجربه می گوید تا ملی بشیر از این وابستگی و خیلگی بشیر از این به بیند که چطور چندی است، این کلمه "ملی" و "مشروطه چهره رونقی وجه" هوا خواهی "یا فته است؟

از زبان آن "خلقی مسلمان و نامسلمان" که به تکرار و تکرار روزگاری دراز که "ملت" را به "امالت حق پرولتاریا" و مستغفان "فروخته و موجودیت آنرا" محصول و مخلوقی "بورژوازی" خوانده است و نیز از زبان آن کس که مشروطه را در پای امتیازات خود سر بریده است امروز چه بیدرنگ کلمات "ملت" و "ملی" و "مشروطه" جاری میشود

آنقدر که گوئی در سرشت این جماعت تحولی و پانته نقلی چنان روی داده که هستی را زیرورو کرده است.

البته چندان حیرت انگیز نیست که انسانی در مسیر تجربه ها دگرگون شود بر اعتقادات گذشته خود پشت کند و به حساب دریاقت های تازه به باورها و تاز به سر بگذارد. حقاً چنین تحولاتی در آندیزادگان شگفت انگیز نیست. اما به حال نمی توان تنها به شعارها دل بست. گاو می بیشتر واجب است تا صداقت در پی ادعای "درست پیمان" و همرازی کشف شود.

نقشه در صفحه ۴

ایران، بلکه برای خاورمیستانه میدانستم و میدانم. اما مسئله نباید هیچ وقت به بیت پرستی بگراید. با رحما گفته ام بت نباید ترا شیدا محتاج بت شکن نشویم. دکتر بختیار افزود: راجع به شخص دکتر مصدق آنچه را که شما با بدبگویم گفته ام، اما در طول تمام ۵ سال عمر سیاسی دکتر مصدق حتی بعد از دادگاه کذاشی سلطنت آباد، بنده یک مرتبه ندیدم ایشان، ایران را آماده جمهوری بدانند. من چنین کلامی از دکتر مصدق نشنیدم و اگر کسی بتواند این را بمن نشان بدهد خیلی خوشحالمیشوم، پس دکتر مصدق برای شکل حکومت مشروطه سلطنتی را ترجیح میداد. حالا اینکه فلان پادشاه، یا فلان نخست وزیر یا فلان کس قانون را زیر پا میگذارد، آن یک مسئله علیحده است. اصل موضوع دموکراسی یعنی حرمت به دیگران است و احترام به حکومت اکثریت است. حفظ حقوق اقلیت، شکلی که دکتر مصدق قبول داشت که بنده هم آن را تا شید می کنم، شکل مشروطه سلطنتی است، بدلائل بسیار متعددی که جای گفتنش در این مختصر البته نیست.

نقشه در صفحه ۲

حسین مهری

امید از حقانیت می زاید

مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی، طولانی شده است. در این گفته، جای چندوچون نیست. اگر به حقانیت خود پای بندیم، باید پایدار بمانیم. کار بزرگ، به شکلی بی شکرگ نیا زدارد. پیروزی،

نقشه در صفحه ۳

دکتر شاپور بختیار، رهبر بهضت مقاومت ملی ایران در گفتگویی تلفنی با مدیر رادیو امید - آمریکا - به پرسش هایی درباره ایران فردا، جنگ ایران و عراق، عملکرد سیاسی خویش به عنوان نخست وزیر سابق داد که در شماره ۱۲۹ قیام ایران از نظر بن گذشت. در بخش دیگری گفتگو که در این شماره از نظر بن می گذرد، رهبر بهضت مقاومت ملی ایران در باره استقرار دموکراسی و آزادی در ایران و نحوه کاربرد دموکراسی اصول آزادی، برقراری عدالت اجتماعی و بی ریزی جامعه ای آزاد، مبتنی بر مشارکت عام مردم در امر انتخاب دولت و رهبری سخن راند. توجه شما را به این بخش از گفتگوی رادیو امید با شاپور بختیار جلب می کنیم.

عنوان جمهوریخواهان ملی و ویا گروه های دیگر نام میبرند. جناب عالی فکر می کنید فرق اساسی در اصول عقاید شما و آنها چیست و در چه شرایطی ممکن است روزی با سایر کسانی که خودشان را پیرو راه شادروان دکتر مصدق می دانند بنشینید و بر سر اصولی توافق بفرمائید؟

دکتر بختیار: وقتی که بنده قبول مسئولیت کردم، برای اینکه هیچ نوع ابهامی نباشد، در مقابل رادیو و تلویزیون ایران پشت سرم عکس دکتر مصدق قرار داد که همواره ورا یکی از بزرگترین، وطن دوست ترین و مؤثرترین ایرانیان، نه فقط برای

مدیر رادیو امیدلس آنجلس - آقای دکتر بختیار یکی از مشخصات جناب عالی این است که بیوسه خود را پیرو راه شادروان دکتر مصدق میدانید. در همین حال گروه های بسیار دیگری نیز هستند که چنین ادعا و تصویری دارند، و از خود به

میلاد مسیح و سال نو

میلاد حضرت عیسی مسیح و حلول سال میلادی ۱۹۸۶ را به هموطنان مسیحی تبریک و تهنیت می گوئیم و آرزو مندیم که سال تازه میلادی، سال رهایی همه ایرانیان از سلطه حکومتی سیاهکار و خودکام باشد که به پناه "استقرار حکومت الله بر روی زمین" قساوتی لرزاننده از حسن و کشتار و مصادره اموال مسلمانان، مسیحیان، کلیسیان و زردشتیان و پیروان سایر مذاهب و نحله و عقاید در برابر افکار عمومی جهانیان به نمایش گذاشته است.

هموطنان مسیحی چون همه ایرانیان از هر قوم و طایفه و دین و مذهب قربانی حکومتی شده اند که به هیچ قانون و ملی پای بند نیست و به آسانی حتی موادی از قانون اساسی جمهوری اسلامی را، که ملایان خود نوشته و به تصویب رسانده اند زیر پا می گذارد. این درنده خوین که دور از هرگونه خصائل انسانی اند، ایرانیان مسیحی را از برگذاری آئین و مناسک دینی باز می دارند، به معنای دومندارشان هجوم می برند، در کتابهای تعلیمات دینی شان مطالبی علیه دین مسیح می گنجانند و به بی رحمانه با سبب داران سرکوبگر را به مدارس و کلیساها و خلیفه گریهای مسیحیان گسیل میدارند تا این ایرانیان عزیز را از عبادت و تعلیمات دینی و نماز و نیایش باز دارند.

در میان صدها هزار ایرانی که از ترس زندان و مرگ در سرا سردنیا آواره شده اند، دهها هزار ایرانی مسیحی وجود دارند که آنچه طی سالها آندوخته اند جا گذاشتند و به خاطر حفظ حیثیت دین و آینده فرزندان و حفظ جان خود و خانواده، آواره غربت شده اند.

نقشه در صفحه ۳

ششمین سال قیام ایران

بیداری ایرانیان از جمله فصول فرا موش ناخشنی و وظایف روزنامه نگاری در رویا رویی با کابوسی است که می گوید هویت فرهنگی ما را از خاطرها بزداید و آسرایه لجن دروغ براکتی بیالاید.

این راه دشوار را، اگر بسموده ایم همه از برکت تشویق ها و پشتیبانی های دهها هزار ایرانی آزاده و وطن دوست بوده است که ما را در این راه قان خون خواهی جنگ با ظلمات رژیم و اسکرا و کوشش برای استقرار حاکمیت ملی و حکومت قانون و دموکراسی در ایران، مدام برانگیخته اند و اگر در ارائه شریدهای ایده آل و کامل هنوز به موفقیت نرسیده ایم از آنست که در شرایط دشوار و سنگین دوری از وطن از امکانات لازم بهره مند نیستیم.

نقشه در صفحه ۳

قیام ایران در آستانه ششمین سال طبع و نشر در غربت چون نگاهی به پشت سر می اندازد بر فراز دسوار پهای صداوم کار روزنامه نویسی در شرایط و بسزیه مبارزه با حکومتی خونریز و خودکام، نمی توانستدما نی خاطر سرتر را از تشویق ها و مساعدت ها و توجهات محبت آمیز دهها هزار ایرانی پنهان کند.

در این پنج سال که گذشت، قیام ایران بر سر عهد و پیمان وفادار آنتی ناپذیر باقی مانده است. جنگ و قفنه تا بذریه خرافات دینی، با معرکه گیسران و دین فروشان و جاهلان، بر فصل ایمن مبارزات بود و در کنار آن افشای مستمر چهره کزیه و دروغ بر داز خون آشام استبداد دینی و ملایان حاکم، بعنوان وظیفه ای ملی بیبر و قرار داشت.

توجه قیام ایران به فرهنگ و تئاریخ

بودجه فقر افزا

در صفحه ۱۲

بقیه از صفحه ۱

شاپور بختیار:

ملی گرای،

پادزهر رژیم خمینی

شاپور بختیار را فرود: بنده نمی گویم این گروه ها نمی که میگویند ما ملت هستیم و قانون اساسی را قبول داریم حتی منهای مشروطه، خائن به مملکت هستند و نباید به حرفشان گوش داد. گویانکه وقتی من صحبت از قانون اساسی میکردم، اغلب این بزرگواران پستی علم به قول خودشان اما م خمینی سینه می زدند، اما آنچه مسلم است این است که محتوای دمکراسی بالاتر از هر چیزی است. شکل دمکراسی در ایران کنونی، در سال ۱۹۸۵، با در نظر گرفتن تمام عوامل و عناصر استراتژی بین المللی و به قول سیاستمداران غربی "ژئوپولیتیک"، ایجاب می کند که ما بیشتر متمایل به یک رژیم مشروطه سلطنتی باشیم. ولی همان نظری که

باید بروید توی آب، منتهی باید مراقب بود که شما غرق نشوید. آن چیزی که ما می خواهیم در ایران انجام بگیرد این است که دموکراسی عملاً به تدریج پیاده شود. این کار باید یک روز شروع شود، اگر امروز شروع شود بهتر است. ما سالها که با طوفانی از دست دادیم. آرامش داشتیم، پول داشتیم، همه چیز داشتیم، ولی توجه به مردم و حرمت به قانون مطلقاً نداشتیم. بنده معتقد نیستم ایران در ده سال یا بیست سال آینده سوخته خواهد شد. خیر، هیچ نوع توهمی راجع به این موضوع ندارم، اما گمان می کنم که در همان سوخته هم اگر یکی از شهروندان سوخته شروع کرده کارهای که تروریست های ما زمان شاه میکردند، یا بعد کردند و هنوز می کنند، اینها را جلوشان را میگیرند. شما آزادی بیان بدهید که این آقا حرفش را بزند، اگر حرفش معقول است گوش بدهید، اگر معقول نیست رد کنید. ولی اگر دست به اسلحه برد، باید او را مجازات کرد، هیچ راه دیگری نیست. شامبه من بگوئید اگر در آمریکا، در فرانسه، در انگلیس خواستند خانه نخست وزیر یا فلان کلانتری را با زور تصرف کنند به صرف اینکه فلان سازمان مورد قبول ما نیست، و شروع کردند به تیراندازی، خوب به آن ها جواب داده میشود. این است که بنده گمان می کنم اگر حسن نیت و شهادت توام باشد، تمام این مسائل قابل حل است. عمده مسئله این است که آیا ما آزادی و دموکراسی را فقط برای خودمان می خواهیم یا برای دیگران هم می خواهیم.

شاپور بختیار را فرود: حرمت به قانون اگر در ملت ایران تمرین شود آرام آرام جایگزین خود سری و خودکامگی شود، آن وقت ملت ایران میتواند بیشتر از هر شروئی، بیشتر از میلیاردها دلار، ارزش معنوی خود را پیدا کند و آن وقت است که ملت می تواند بگوید من به دموکراسی و استقلال روی آوردم و تمام زمانی که دموکراسی در ایران - و تکرار و تکرار می کنم - به تدریج برقرار نشود، امکان ترقی واقعی نیست حتی اگر مدها کارخانه اضافه احداث کنیم، اگر مدها سد بزرگ بسازیم، اگر مقادار کیلووات برق در کشورمان به هر چه می خواهد برسد - اصل اینست که آدم ساخته شود، آدم از نظر سیاسی باید آشنا به وظایفش باشد، هم خودش را مقید به اجرای قانون بداند و هم دیگران را مقید کند که قانون را بپایند. بنده معتقد هستم که اگر یک دولت موقت آمد سرکار و اصول قوانین مشروطه و حاکمیت ملی را قبول کرد، خوب مسلماً روزهای اول نمی تواند یک انتخابات آزاد در سراسر ایران انجام بدهد، این از محالات است. اما روشن است که وقتی در دهکده ای یا قصبه ای در انتخاب دهدار یا شهردار از طرف دولت مرکزی له یا علیه این یا آن کاندیدا دخالت شد، این ایجاد بغض می کند، ایجاد نفاق می کند. باید بگذارد آن کسی که انتخاب می شود در حدود قانون وظایفش را انجام بدهد. این است که نمی شود گفت دقیقاً "کجا بیشتر یا کمتر موثر است، ولی مسلماً" البته هر مملکت، یعنی نخبگان و برگزیدگان هر مملکت و آن اشخاصی که خودشان را روشنفکری دانند، وظیفه آن ها بود. من هیچ وقت ایراد زیادی به جوانان یا کم سوادان در انقلاب یا فتنه خمینی نمی گیرم، بلکه روی سخن من به استادان دانشگاه، روشنفکران، به آن ها می است که عکس امام را در کره ماه می دیدند. این است که به نظر بنده باید این طبقه که تا حدی دانش سیاسی داشتند وظایف خودشان را انجام میدادند و تسلیم نمی شدند. مثلاً "نخست وزیرانی داشتیم که می گفتیم این کار که شما

می کنید بد است، می گفتند امر شده. آخر کی امر شده، در کجای قانون درج شده؟ قانونی که از مجلسین می گذرد، حال آن مجلسین هر چه میخواستند با ما لاقل همان قانون باید اجرا شود. اما نمی شد. در دستگاه آن وقت، و حالا به به طریق اولی شدیدتر از آن وقت، اگر ما صاحب نفوذی می بودیم با آنچه شما را تصاحب کنند ممکن بود یک کیلو هروئین هم توی خانه شما بیاندازند و بگویند این شان معتاد است و تیرباران هم بشوید. این ها بود، این بی عدالتی های دستگاه دولت است که مردم را عاصی می کند. اگر بی عدالتی نباشد، اگر مردم را لاقل تا حدی به یک چشم نگاه کنند، این عصیان و طغیان و حسالت شورش بکلی یا به تدریج از بین می رود یا در صورت به این شدت نمی رسد. رادیو امید - آقای دکتر، جنابعالی را بعنوان یک سوسیال دمکرات می شناسیم، می خواستم نظر شما را در مورد مسئله عدالت اجتماعی، توزیع عادلانه درآمد یا ثروت در جامعه ای که ایده آل شماست و همچنین اشکالاتی را که در این زمینه به نظر شما در گذشته موجود بود و طبیعتاً الان هم موجود است بپرسم؟ شاپور بختیار - اولاً "آن مدینه" فاضله ای که تصور می کنید نه برای فردا است نه شاید هیچ وقت، ولی مسئله این است که در هر جا معهود مملکتی باید هر کس به اندازه لیاقت، کار او ارزش از منابع مادی و معنوی بهره مند شود. این اصل عدالت اجتماعی است. اگر جنابعالی می بایستی انتقادهای بنده را بخوانید راجع به بانک ها، راجع به کارخانه ها، راجع به کشاورزی و راجع به تمام این مسائل بحث کرده ام که در این مختصر شرح آن میسر نیست. بنده معتقد هستم که سوسیال دمکرات بودن اول عبارت از دموکرات بودن است و بعد با دیدیکه مسئله توزیع عادلانه درآمد با دیدیکه حل شود، هیچ وقت بنده نگفتم همه مردم یکسان بهره مند بشوند، پس لیاقت و ابتکار رود انشراک میروند؟ سوسیال دمکراسی هم در کشورهای مختلفی مثل سوئد، فرانسه و قبلاً از جنگ و بعد از جنگ جهانی دوم در ممالک مختلف به تمام معنی متفاوت است. در ایران هم، در رژیم که سوسیال دمکرات باشد و اختیار دولت به پستی بیانی ملت با بنده باشد، به تدریج میشود عدالت اجتماعی را مستقر کرد. اما مالکی هستند که خیلی خیلی جلوتر از ما هستند، آن ها مسائلی را مطرح می کنند که در مملکت ما مطرح نمی شود، اگر بخاطر داشته باشید، بنده روز اول در خانه خودم در آن کنفرانس مطبوعاتی گفتم آزادی نشستن و گفتن به تمام

همان برای گما... عالم خیال... بسازیم... این... از یک مملکت... مسلمان... متفادات است... اص... دموکراسی است... ولی چگون... بهره برداری از ثروت های کشور با... عادلانه باشد و این عادلانه یک دعای خیر نیست بلکه دولت باید اقداماتی بکند تا مردم مملکت در عین اینکه از آزادی سیاسی و غیره و غیره استفسارده می کنند باید نشان را هم به دست آورند، زن و بچه شان در مضیقه نباشند. اول ثروت تولید می شود و اینجا است که من با هوچی گری های یک عده کمونیست و یک عده آنا رشیست اصلاً موافق نیستم. اول ثروت تولید می شود و بعد عادلانه توزیع میشود و در این توزیع با پدیدو عامل را در نظر گرفت: احتیاج و لیاقت. شما نمی توانید به یک مهندس عالی قدر یا به یک وکیل مرزها من حقوق را بدهید که به یک کارگر ساده و بدون مهارت می دهید. این محال است. هیچ جا معده ای چنین چیزی را قبول نمی کند. پس سوسیال دمکراسی که من همیشه طرفدار آن بوده ام و هشتم عبارت است از برپا کردن یک رژیم دمکراسی تدریجی با در نظر گرفتن امکانات هر ملت و قوم و جا و زمان و بعد عدالت اجتماعی، این میشود سوسیال دموکراسی. رادیو امید - مادر این رادیو بحثی را با عنوان "زهر پادزهر" آغاز کرده ایم به این معنی که معتقدیم طی سالهای سال، زهری در جان جامعه ایران ریخته شده، سوی بحث های سیاسی روز یا سیستم حکومتی که برای فردای ایران در نظر گرفته میشود، پادزهر آن چه میتواند باشد. شاپور بختیار - ملی گرائی پادزهر سیستم خمینی است. وقتی شما ملی گرائی را قبول کردید و مصالح ملی را از هر چیزی بالاتر قرار دادید باید انتظار داشته باشید که مردم به شما گرایش داشته باشند و گوش بدهند، چون می دانند که هم یک ملت هستیم و آزادی و ترقی برای همه یکسان است. اصل موضوع این است که تبعیض قائل نشویم، حکومت شاه سقوط کرد به خیلی جهات مختلف، ولی به نظر من شاید تبعیض از هر چیزی بدتر بود. چه در ارتش، چه در دادگستری و چه در جامعه. بطور کلی اگر تبعیض بر داشته شود، بخودی خود فساد به مقدار زیادی مرتفع میشود. این پادزهری که شما میگوئید، بطور خلاصه عرض می کنم که در مقابل رژیم ابلهان و ونکیت با آخوند، رژیم جز رژیمی که به ملی گرائی نزدیک باشد نمی بینم و ملی گرائی هم هیچ تبا و تشناقی با سوسیال دموکراسی ندارد. پادزهر، ملی گرائی است و زهر، حکومت تحمیلی که میگوید: "تو فکر نکن، من بجای تو فکر می کنم"، حتی بالاتر از این، میگوید: "اصلاً لزومی ندارد که شما فکر کنید، این وحی منزل است، فقط باید اجرا شود و اجرا را هم من میگویم چطور باشد". وضع زهر آلود ایران در شرایط کنونی چنین است.

VOICE OF IRAN

Tribune of the National Movement of the Iranian Resistance NAMIR

"صدای ایران" (Voice of Iran) نشریه انگلیسی زبان نهضت مقاومت ملی ایران، شماره نوا میروسا میبر ۱۹۸۵، انتشار یافت. عناوین مطالب این شماره: "صدای ایران"، به این شرح است:

- * آینده ایران، به قلم شاپور بختیار
- * نهضت مقاومت ملی ایران در کنفرانس های احزاب انگلیس
- * نفی حقوق بشر در ایران
- * نفت: شریان حیاتی ایران و عراق
- * ایران تحت حاکمیت آیت الله ها
- * حقیقت پشت نقاب دروغ: نگاهی به سازمان مجاهدین خلق.
- * نامه ای به رهبران جهان آزاد.

برای دریافت نشریه "صدای ایران" با این نشانی مکاتبه فرمائید:

NAMIR
P.O. BOX, 313
London W2 4QX
ENGLAND

عرض کردم این شکل موضوع است، اصل موضوع حرمت به قانون به خصوص حرمت به قانون اساسی است. من به وسیله ای که در اختیارم گذاشته ام اعلام و خواهش می کنم به تمام ایرانیان بگوئید آن چیزی را که من به هیچ قیمت قبول نخواهم کرد، این است که بگوئیم حالا قانون اساسی اجرا نشود. بعد که رفتیم ایران اجرا خواهیم کرد. من این را قبول نمی کنم و ملت ایران باید هشیار و آگاه باشد که از روز اول حرمت به قانون را از صدر تا ذیل، همه باید بیکسان مراعات کنیم. رادیو امید: آقای دکتر بختیار، در دوران کوتاهی که شما نخست وزیر مملکت بودید البته این را نشان دادید که زندان های سیاسی را با هر عقیده ای آزاد کردید، ساواک را منحل کردید و حتی در سیاست خارجی به آن دو اصلی که بسیار در باره اش صحبت می شد، یعنی قطع روابط با اسرائیل و آفریقای جنوبی عمل کردید. در نتیجه سابقه های در این مورد وجود دارد. ولی وقتی که شما از حکومت اکثریت با حفظ حقوق اقلیت صحبت می فرمایید توجه به این نکته دموکراسی، به گفته شما به هیچ بهانه ای حتی در آغاز یک دوران جدید، تعطیل بردار نیست، نظر شما در باره گروه های بسیاری که با عقاید مختلف مارکسیستی، چپ و راست و غیره وجود دارند چه خواهد بود. یعنی شما حقوقی را که به آن اشاره می کنید چطور تصور می کنید که باید به این گروه های سیاسی داد که از یک سو به هر چه و مرج نیانجامد و از سوی دیگر مانند متاع سفاهت بسیاری موارد که خود شما از آن آگاه هستید، به گهرا نه برقراری نظم و انضباط و مصالح مملکت، این حقوق مردم را برپا نهد نشود؟ شاپور بختیار - این ها خواسته های ملت ایران بود. متاع سفاهت من دیر شروع کردم یعنی دیر به من گفتند شروع کنم. زندان های سیاسی را آزاد کردم برای اینکه معتقد بودم که اکثر آنها بوسیله دادگاه های غیر قانونی محاکمه شده بودند. من تمام روزنامه ها را که سالهای سال تحت سانسور بودند آزاد کردم و می دانستم که اول به خود من پشت پا خواهند زد، به دلیل اینکه "آزادی" یک روزه به دست نمی آید و دموکراسی تمرین لازم دارد، هیچ نوع توهمی هم ندارد که در روزهای اول هر چه و مرج خدای نخواسته شایبند خونریزی و شاید چند مدتی بی سروسامانی ها هم در ایران پیدا بشود، اما راجع به گروه های سیاسی که جناب عالی فرمودید، روشن می کنم که هر گروه سیاسی در حدود قانون می تواند فعالیت کند. اما وقتی که آزادی داده شد وقتی که شما آزادی بیان، آزادی تشکیلات سیاسی و آزادی اقتصادی در حدود قوانین داشتید، اگر خواستید با کلاشنیکف تشریف ببرید در خیابان و خواستید باز کوکتل مولوتف به روی مردم پرتاب کنید و انقلاب یا حرکت مسلحانه خلقی بکنید و از این لفاظی که هیچکدام یک معنی و مفهوم واقعی ندارد، این را جلوشان را می گیرند ولی نمی برند در ساواک، می برند در یک دادگاه قانونی که فوراً رسیدگی کند تا تکلیف متجاوز روشن شود. دمکراسی را نمی توان به سبب بی اثربودن یک دولت نیست، اجرای صریح و دقیق قانون است مخصوصاً در ابتدا. و بگذارید این فکر خودم را خدمتان عرض کنم، و آن این است که دموکراسی مثل هر چیزی احتیاج به تمرین و تدریجی بودن دارد. امکان پذیر نیست که شما لب دریا روی شن ها دراز بکشید و بگوئید من با یک کتابی که می خوانم میتوانم شما یاد بگیرم.

اگر رفیق شفیقی، درست پیمان باش

بقیه از صفحه ۱

این گونه تردیدها ناروا نیست، بخصوص که گاه چشمه های تردید در کناره واقعیت ها و بیانات های بعضی مزدگان گسه میانه راه ذات طلب خود را روی دایره می ریزند. آشکارا می جوشند و تاء مل انسان را بر میا نگیزند.

از میانه های آن با صلاح چپ ها - اطوار مجاهدین پیش از همه دیدنی است. سخن از گذشته ها نشان نیست که صد ها سند و مدرک پراکنده و بجای گذاشته اند تا مسلم دارند این حق "امت های" اسلامی است که باید بجای "ملت های" اسلامی بنشینند. بارها و بارها، در انبوه جزوه ها و کتاب ها و مقاله ها و سخن پراکنی ها، آسمان و زمین را به هم بافته اند تا مثلا "اثبات کنند که" "ملیت" پدیده ی بوجی است و نقطه اشتراک جز "اسلامیت" نیست، بهرحال پرونده ی گذشته ها را کنار بگذاریم - از امروز بگوئیم که "شورای ملی" مقومت "دارند" - شورائی شامل خود آن ها و خود آن ها و یکی دو درجا زاده که ظاهرا "بر سرچهار راه حوادث حیران مانده اند، و علاوه بر این - هراز چندگاه و بنا بر پیشامدی، سخن از مصدق می آورند و تحلیلی با عباراتی که تنه ها تجلیل است و از تحلیل خالی.

به این همه شاید قانع می شدیم ولی چه قناعتی که در این گردش مملحتی شعارها - ناگاه آنچه را که به هزار زحمت و هزار نیرنگ پنهان کرده اند تا از ماجرای روز عقب نما نند، لو می رود و معلوم می شود که "دستمای خلی" همچنان در صندوق خانه است، و این مصلحت بازار است که بزرگ ها را گردانده است.

ظاهرا "در این میان یک حساب دقیق از دست رندان در گرفته و آن حساب هوشیاری مردم است که از حوادث زمانه خوانده اند، که دیگر با طناب پیوسته ی کسی به چاه نروند و تسامورا از ماست بیرون نکشیده اند، لب به ماست نزنند. مشاهده می کنند و می شنوند که مجاهدین هم از "ملی" و "ملت" و "مصدق" میگویند و می نویسند - برای دمکراسی و "حاکمیت ملی" جا می درند، اما یکبار و حتی یکبار در این انواع روزنا مه هفته تا مه و کتاب و جزوه ای که فصل به فصل ما در می کنند، حکایتی نیستند که آخر مفهومی این "ملی" و "ملت" با معیارهای "خلقی" چیست؟ یکبار و حتی یکبار ننویسند که فراتراز نام و "شعار" از شیوه و بنیاد اعتقادات مصدق عبارتی آمده باشد.

گذشته از این یکبار و فقط یکبار در این انبوه شریکات "مجاهد" نخوانده اند که این "اسلام راستین" چگونه معیونی است و تفاوت آن با "اسلام ناراستین" خمینی در کجا است؟ در هیچ نطق و خطابه و کتاب و دفتر از این گروه حتی بقدر هزار یک آنچه از مجزیه و ملت مسعود و مریم بعنوان بزرگترین حادثه در خط اندیشه های بشر آمده است - کلامی به گوش نشنیده و به چشم ندیده اند که فصل مشترک جمهوری دمکراتیک اسلامی و حاکمیت ملی را کجا باید یافت؟

این مردم هیچ ندیده و نشنیده و نخوانده اند که خط ارتباط میان مصدق و جمهوری دمکراتیک اسلامی را چگونه باید رسم کرد؟

ملاحظه می کنید که سخن از پرونده ها و گذشته ها نیست که احتمالا" ادعا شود اینان نیز در گذرگاه ایام تغییر موضع داده و به پستک بیدار کننده ی زندگی، بیدار شده اند - حکایت از هم روزوا این روزها است.

یکجا از "دمکراسی" می گویند، و جای دیگری گوئی کسه همین دم تخت خلافت را زیر پای آقای مسعود دیده اند - جماعتی را که به "مشروطه" و "مشروطه گری" میل کرده اند مهدور الدم اعلام می کنند و حکم دهری بارگشاه خلافت را غیر قابل پژوهش و قطعی و لازم الاجرا میخوانند. گذشته از اینها - هر کجا که "غیر خودی" ببینند و فرصتی پیدا کنند چماق های آماده را به سروروش می کوبند که ما جرای "سیتة" از آن گونه است - در عین حال "نویسندگان" و "نظریه پردازان" مجاهد با بی ندارند که با زمان مجاهدین خلق را عصاره ی دمکراسی و طبیعتا" پیوند زنا شوئی مریم و مسعود را رمزی و رموز "پیروزی ملی" در راستای تحقق حاکمیت ملی قلم بزنند.

این نمونه ای از بیاط با صلاح چپ ها - حالا قماش هم از سوی دیگر اینان را هم نه با معیار گذشته شان که می توان ادعا کرد در حال و هوای زندگی و جاده ی حوادث مستحیل شده

و برآه راست میل کرده اند، بلکه با اطوار هم امروزشان ارزیابی و کشف می کنیم.

"ما مشروطه می خواهیم - مشروطه سلطنتی - ما طرفدار قانون اساسی گذشته هستیم ما برآنیم که حاکمیت ملی را شالوده بریزیم."

تا اینجا مبارک است و مستحسن است و قابل احترام. در نخستین پله می توان انگاشت که طوفان حیات سرانجام اینان را نیز بیدار کرده و از راه رفته باز داشته است. لازم به یادآوری است که از این مقولات، در انواع گوناگون می توان نمونه آورد، منتهی از آنجا که شرح حال و وقایع این دو جبهه ی کاملا" متقابل به تنهایی حکایت "درست پیمان" را تمام می کند از اطاله کلام و توضیح همدی نمونه ها چشم می پوشیم.

باری - تا اینجا که در شعارها و ادعا ها سخن از مشروطه و قانون می رود - ظاهرا "محملی برای اعتراض و تاء مسل نیست ولو آنکه مدعی در این زمینه ها پرونده ی مقبولی از گذشته ها ارائه ندهد. حسن نیت را نباید کنار گذاشت که انسان ها و طبیعا" باورها و حتی عواطفشان دستخوش تغییر و تطوار است.

اما همینکه می خواهیم، استنباط را به یقین و یقین را کامل کنیم، اینجا هم ناگهان با انبوه اسارات و نشانه های روبرومی شویم که راه میان "استنباط" و یقین را سدی کنند و آن هنگامی است که در حبیب و بیسی تب و تاب، به جا نبداری از "مشروطه" و "قانون اساسی" ناخواسته و قطعاً "بلا اراده از قلم حریف در می رود که:

این "حاکمیت ملی" که بعضی ها از زبان نشان نمی افتد کلی باقی است، حالا جای این حرفها نیست... خمینی و رژیم خمینی در میان است.

- آن دیگری "تعلیم" می دهد که آقا چقدر از مصدق

می گیرد - و به مرحله ای که امروز شاهدیم، می رسد. مشروطه خواه می توانی باشی - منتهی می بایست شناخوان تمام دم دستگای هم بشوی که طومار مشروطه را درهم پیچیده و به بوته فراموشی سپرد.

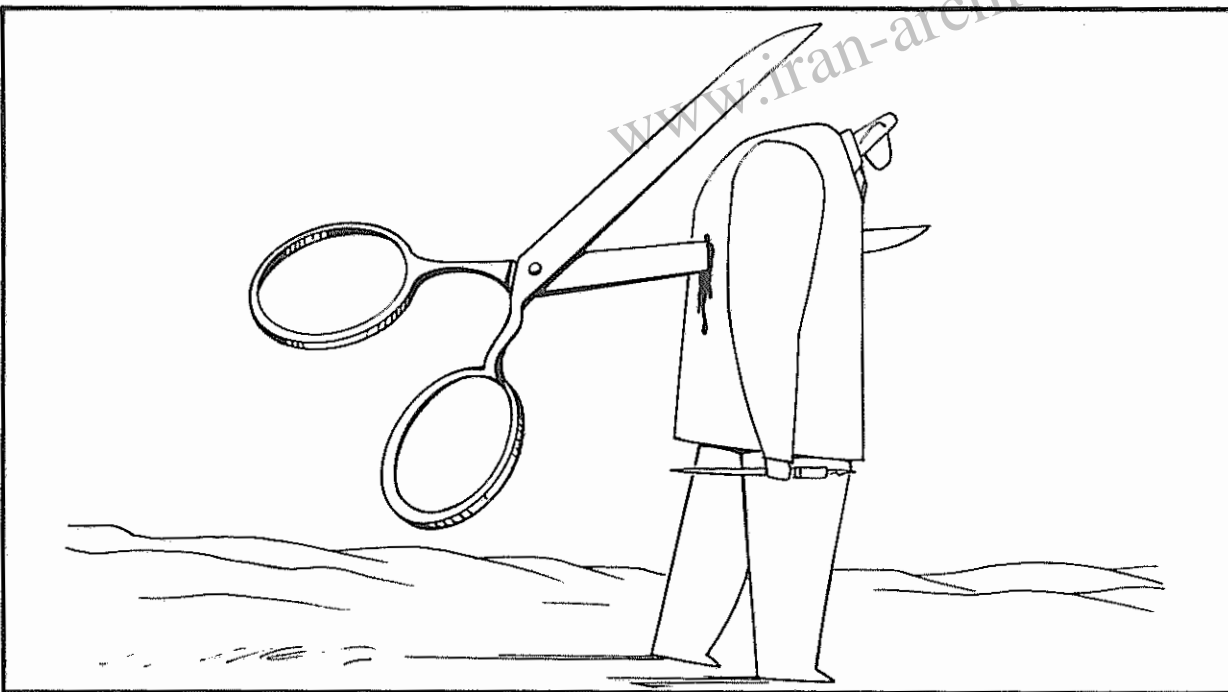
شما فکرش را بکنید - بعنوان مثال و قیاس می نویسم - این مجموعه ی احزاب سیاسی چپ و راست که در آلمان فدرال به تلاش و مبارزه ی قانونی مشغولند و به جبران مامات و انتخابات شیوه های دمکراتیک - "نازیسم" را با لاتفاق تحریم می کنند و همی عوارض آن را و مخصوصا" تکیه گاه عقیدتی هیتلر یعنی (بیرتری نژادی) را حتی جرم مسلم می شمارند و قابل تعقیب در دادگاه ها - اگر قرار بود بسیاق این گروه از حضرات "دمکرات" و "آزادخواه"، رفتار کنند - امروز به شرطی "دمکرات" تلقی می شدند که هر روز بگذشته ی خود ببالنند و مثلا" به دلیل این که در آن دوره آلمان به یک قدرت عظیم و بی رقیب صنعتی تبدیل شد (قیاس مع الفارق را البته توجه دارید) - بر روان برپا کنندگان داخا شو و آشویتز سلام و درود نثار کنند.

ظاهرا "این از تراوش های منحصر به فرد خاص ذهن (بعضی)ها است که می پندارند "شیشه و سنگ" را علاوه بر خداوند ایشان نیز می توانند در بزل یکدیگر محفوظ بدارند.

آخر این چگونه "مشروطه گر" و "مشروطه خواهی" است که هم "ملت را منشاء قدرت حاکمیت" می شناسد و هم ستایشگر "قدرتی است که ملت را به حساب نمی آورد"؟

این چگونه "دمکرات" و طرفدار "حاکمیت ملی" و "مردم سالاری" است که هم به قانون اساسی و جواز آن به "اجتماعات سیاسی و آزادی قلم و بیان" باور دارد و هم به نظامی عشق می ورزد که اجتماعات سیاسی را جز به اجازتی خاص نمی پذیرد و آزادی قلم و زبان را منع و مخالفان را نفی بلد می کند؟

این چگونه مبارز راه تحقق و احیاء قانونی است که به جدائی قوای سه گانه و استقلال هر یک حکم می کند و در عین حال هر بنده و جنا بعالی را اگر خواسته و ناخواسته یجاد آور عدلیه ی بی رونق و فرمایشی و قاضی گوش به فرمان و دولت "بالا فرموده" و مجلس از پیش آمده شویم می تازد که چرا "اصل را گذاشته اید" و به "جزئیات" پرداخته اید؟



توجه بفرمائید که جستجوی "رفیق درست پیمان" کار ساده ای نیست در میان ما هستند کسانی که "شیشه و سنگ" را در بزل هم نگه میدارند - هم خلقی هستند و هم ملی - هم مشروطه خواهند و هم عاشق استبداد.

در حالیکه، با نصاب و عدالت نمی توان همه را بیک چوب راند و در حالیکه نباید علی الدوام به مردم سرکوفت زد که چرا روزی چنان کردند و چنین نکردند - چرا که هزار جادو در راه است و انسان را به بیراهه می کشد...

کسی که از سرمدق برای آمده است، خواه ناخواه باطن خود را می نماید و صداقت را نشان می دهد و آن کس که فقط به بزکی خود را آراسته است، هر چه پوشانی کند سرانجام گوشه ای را جامی گذارد و خود را لومی دهد. گویا اینکه در باره ی جماعتی که سخن رفت، حکایت از گوشه نیست، گوشه ها است و هر دم لورفتن و هر دم نشانه ی از آنچس - بر زبان نشان می آید و بر قلب ها شان نمی گذرد - و حرف آخر اینکه به راستی جستجوی "درست پیمان" اگر هم ساده باشد، کار بزرگی و نیاز اجتناب ناپذیری است.

می گوئید، آن مرد هر چه بود خاک شده و انگهی این - "تاریخ است که با دید درباری افراد قضاوت کند" (مصدق) آنچه اتفاق افتاد را به تاریخ بسپارید) ملاحظه می کنید کم کم - حکایت مشروطه و مشروطه گری به کجا می کشد و مثلا" به جایی که به صراحت به شما توصیه و گاه همراه توصیه، برخاش می کنند که چرا قصه "عصر ستاخیزی" را به میان می کشید؟

حالیکه به خیال خود و به رندی - خود همان حکایت رستاخیز را - به میان می کشند و احسنت ها نثار آن می کنند که گویا قرار بود روزی زمینه ی استقرار دمکراسی را فراهم آورد و دشمنان فرصت ندادند.

با مزه ترین فصل قضیه در این است که می گویند "تاریخ را باید کنار گذاشت" و فقط از آن عبرت گرفت. اگر سؤال کنید، این چگونه شعبده است، چگونه می توان از تاریخ "ناخوانده تاریخ" عبرت گرفت؟ ظاهرا "دوستان نیازی به پاسخگوئی نمی بینند.

رفته رفته کار "مشروطه خواهی" در این خط خاص بالا

از یادگار

تکرار داستان مرگ سلیمان

یکی از روزنامه‌های چندروزه اخیر ضمن گزارش شایعات تهران می‌نویسد: اخیراً بین خمینی و اطرافیان ملاقات‌هایی صورت گرفته است که از آن‌ها فیلمبرداری شده و کلیت فیلم‌ها به بعد از فوت او موقوف شده است تا اگر با انتشار خبر آن واقعه، ناآرامی‌ها یا جنبش‌هایی علیه جمهوری اسلامی رخ دهد فیلم‌ها را نشان بدهند و به مردم چنین تلقین کنند که امام هنوز زنده است و آن‌ها را در این تصور نگاه دارند تا بحران رفع و محیط آرام شود.

این شایعه سرگذشت مرگ سلیمان را آن گونه که در قرآن ذکر شده است به یاد می‌آورد. این داستان در متن آیه ۳۴ سوره سبأ و شرح آن در حواشی و تفسیرهای مربوطه (از جمله تفسیر کشف الاسرار صفحه ۱۲۵ جلد هشتم) آمده است.

تفصیل رویداد اینست که داود پسر سلیمان را به بیعت المقدس را شروع کرد اما پیش از آن تمام آن درگذشت. سلیمان بنا بر وصیت داود دست اندر کار تکمیل ساختمان شد چون او برای اجرائی عملیاتش - بطوری که در آیه ۱۱ سوره سبأ گفته شده است - جن‌ها را به کار و می‌داشت، آن‌ها را با منت‌های سخت‌گیری به بیگاری گرفت تا بنای معبد را به پایان رسانند. اما از بیم آن که عمرش کفاف ندهد و معبد را ناتمام بماند خدا خواست که وقتی مرگش فرا رسد آن را از اجنه پوشیده بدارد تا کار ساختمان تمام شود. چون جن‌ها فقط از ترس عذاب بدست سلیمان بودند که از آدامه کاری که سلیمان به آن‌ها تحمیل کرده بود دست نمی‌کشیدند.

خدا به ملک الموت فرمان داد که وقتی اجل سلیمان نزدیک شود او را کمی پیش از قبض روحش آگاه کند. بنا بر این روزی ملک الموت به سلیمان ظاهر شد و گفت فقط یک ساعت از عمرت باقی است و وقت آنست که خود را آماده رحلت سازی.

سلیمان جن‌ها را احضار کرد و به آن‌ها فرمان داد که تا "ظلمتی از آنگین به پیش‌خاک‌ها نزنند" و در آن‌ها بیرون بیدار باشد اما در آن‌ها از آن بتوان به ظلمت وارد شد. سلیمان نگاهدارند. ظلمت در یک چشم بهم زدن پیداشد و سلیمان در آن جا گرفت و باطمینان به اینکه اجنه‌ها او را

از بیرون خواهند دید ولی نخواهند توانست به ظلمت وارد شوند، ایستاده بر عمارت پیش تکیه کرد و آن وسیع ملک الموت جان‌ش را گرفت. اما جن‌ها هیکل او را ز پشت دیوار شیشه‌ای می‌دیدند و چون عادت داشتند به این‌که او را همواره در حال نماز و اعتکاف مشاهده کنند تصور می‌کردند او همچنان زنده است و مشغول عبادت.

در این اثنا کرم‌های چوب‌خوار (نوعی موربانه) شروع به خوردن عمارت کردند و یک سال آنرا جویدند و درست وقتی که این کار فارغ شدند که ساختمان معبد بدست اجنه تمام شده بود. آنگاه چون دیگر از عمارت چیزی نمانده بود جسد سلیمان بر اثر محروم شدن از تکیه‌گاه به سر و درافتاد و جن‌ها دانستند که سلیمان مرده است. آنگاه با خود گفتند اگر علم غیب داشتیم می‌دانستیم او مرده است خود را زودتر از شگنجه و عذاب او آسوده می‌کردیم.

اما عذاب او این بود که اگر کسی از جنیان در کار رستی می‌کرد او را دردی نمی‌نشانند و سردی را سب می‌گرفت و آن را به دریا می‌انداخت. با اجرای این معجزه هم بنای معبد به پایان رسید و هم مردمان دانستند که دعوی اجنه به داشتن علم غیب باطل است.

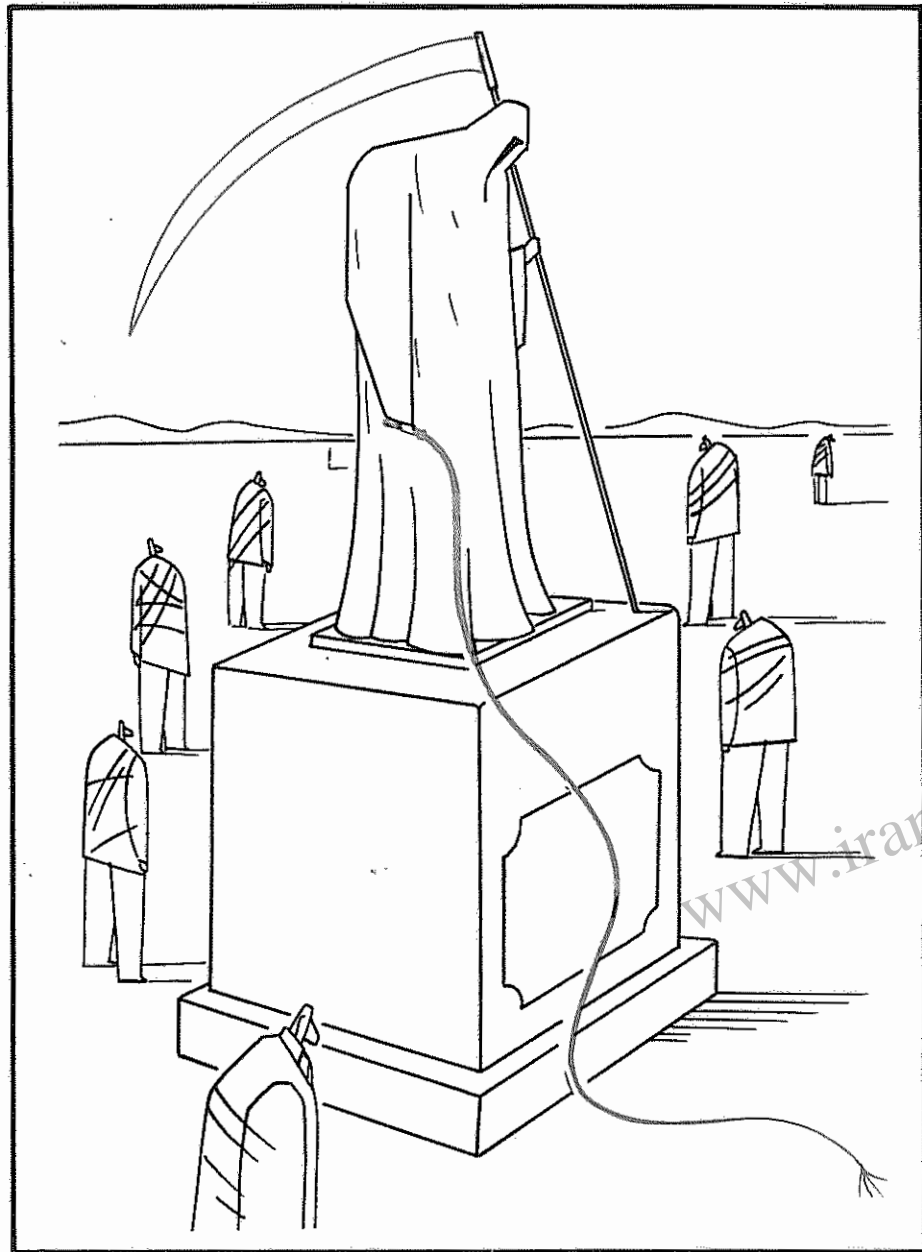
اینک ترجمه آیات مربوطه سوره سبأ: (۱۱) "برای سلیمان جاری کردیم چشمه مس‌گداخته - جن‌ها به اذن پروردگارش نژاد و کار می‌کردند و هر یک از آن‌ها که از فرمان سرب می‌پسید او را عذاب آتش سوزان می‌چشاندیم." (۱۲) آن‌ها برای او هر چه می‌خواست می‌ساختند چه محراب‌ها، چه تندیس‌ها، چه گاو‌ها چون حوض و چه دیگر گنجینه‌های سنگین...

(۱۳) پس چون مرگ را بر سلیمان قضا کردیم هیچ چیز آن‌ها را (اجنه‌ها) از مرگ او آگاه نشود مگر کرم چوب‌خوره که عمارت را می‌خورد و چون وی به سر و افتاد بر جنیان آشکار شد که اگر غیب می‌دانستند در عذاب خود را رکننده باقی نمی‌ماندند.

خبر امروز از این جهت افسانه ۳۰۰۰ سال قبل را به یاد می‌آورد. همان‌طور که انتشار خبر مرگ سلیمان کار بنای معبد بدست جنیان را متوقف می‌کرد، امروز هم شایعه درگذشت خمینی ممکن

است کار بنای جمهوری اسلامی را که نه تنها تمام نشده بلکه بی‌ریزی آن در حال نشست کردن است، تعطیل کند. و همان‌طور که سلیمان با تظاهر به اعتکاف به ظلمت آنگین‌ها می‌بناهند و آنجا قبض روح شد، همان‌طور خمینی نیز با تظاهر به اعتکاف در خانه در بسته در جماران معتکف و آماده رحلت شده است. همان‌طور که جسد بی‌روح سلیمان فقط بر عمارت تکیه داشت، فقط هیکل خمینی نیز بر عمارت خیالی

پشتیبانی ملت تکیه کرده است، اما همان‌طور که موربانه به تدریج عمارت سلیمان را خورد چنانچه سستی است نه تنها موربانه بلکه حشرات دیگر نیز که از پشت دیوار به ظاهر آنگین‌ها می‌نگرند، مشغول جویدن عمارت قدرت خمینی شده‌اند. اما نکته اینجاست که معبد جمهوری اسلامی، که پایه‌هایش بر آب است، چه این چنانچه بر پایه‌ها نشاند و فرو بیفتد، ماندنی نیست.



پایه‌ری‌ها و فرهنگ ایران

پتیارگانی که در لباس روحا نیست، بر سر زمین هنر و هنرپروری دست انداخته‌اند، با آنکه بخاطر حفظ قدرت روبه‌زوالشان، می‌کوشند حقد و کینه سرگرفته خود را نسبت به فرهنگ و هنر انسان ساز ایرانی بنهان کنند، گاه عنان اختیار از کف می‌دهند و عقده‌های دیرین خود را به شکل مفهومی می‌کشند. درگذشت غلامحسین سعیدی، نویسنده صاحب نام - و یک آنگهی همدردی گروهی از نویسندگان و هنرمندان ایرانی، که در یکی از روزنامه‌های تهران چاپ شده، آنچنان آشنایی به جان آدمک‌های خمینی انداخته است که نتوانسته‌اند مکشورات قلبی را از زین سینه پرلای و لجن‌خسود بیرون نریزند.

روزنامه جمهوری اسلامی - روزنامه آرگان حکومت آخوندی - روزنامه رئیس جمهوری ذلیل خمینی، سیدعلی خامنه‌ای - در شماره ۱۲ آذرماه گذشته، زیر عنوان: "سوکسواران ادبیات تزریقی" - با دست‌افشانی وی یکویی برجنازه یک نویسنده، خواسته است بر چهره نویسندگان و هنرمندان امضاءکننده آنگهی، که از بخت بد درسیه چال جمهوری بی‌آبروی اسلامی اسیر مانده‌اند، گل بپاشد! پیش درآمد مقاله را، که سه مثل عنوانش - ما به دل آسویه است، به عنوان نمونه، برای شما می‌خوانیم: "طنز ادبی روز - بسم الله الرحمن الرحیم - فوت ناگهانی نویسنده - نامدار در غرب، با عتبات کلمه و تا ادبیات تزریقی و طب سوزنی شرق گردید. مرگ نا بهنگام این هنرمندان کام‌نه تنها تاثر جامعه فرهنگی و هنری وابسته به رژیم سابق را برانگیخت، بلکه

آقای سیدعلی خامنه‌ای و آخوندهای حاکم، اگر سر زوی رساله‌های نجاسات و مطهرات برداشته بودند حتی از گوشه چشم نگاهی به قله‌های رفیع فرهنگ و هنر ایران انداخته بودند، این چنین عملگاران توانایی را به مبارزه با آن ماء سوری نمی‌کردند. کوردل آدم‌های حقیری که این فرهنگ و این هنر را دست‌کم گرفته‌اند؛ و روشن بین مردانی، چون روحانی خردمند قرآن سیزدهم - حاج مهدی حبیب‌خرسانی مجتهد، که گوشیده است آن عظمت و این حقارت را به کوردلان چون حکام دستار بند امروزی یادآور کند.

به همداری که این روحانی روشن بین به امثال شیخ علی خامنه‌ای داده است توجه کنید: تورا مسجد مرا میخانه ای شیخ تورا سبحه مرا پیمان‌های شیخ مکن عیب من از ویرانه گردی مرا گنجی است در ویرانه ای شیخ تورا گوه مرا گاهی است در گوه تورا دانه مرا دردانه ای شیخ عجایب‌ها بیینی، گر نهی چشم دمی بر روزن این خانه ای شیخ ظاهرا شیخ ما و شیخ‌های ما، به دلالت این خراسانی روشن ضمیر، بر روزن خانه چشم گذاشته‌اند و غراب و غرابانندرون خانه راکه قورخانه، مقامت فرهنگ و هنر ایران است تا آنجا که بیانی‌شان شان اجاز می‌دهد، دیده‌اند و از وحشت همسین

اتحادیه منف‌آجور و روان مخیم لندن و عرق سازان مخیم مرکز رادرسرتی ابدی فروربرد...

نویسنده فقیر ما به روزنامه سیدعلی خامنه‌ای - که کاش به جای نوشتن، به حرفه یا منبری خواندن روضه‌های آریا بش اکتفا می‌کرد - در نهان بیت‌خکی، کوشیده است که در مقاله خود اسامی نویسندگان و هنرمندانی را که چند سطر در درویشی ساعی در روزنامه‌های اعلان داده‌اند - و یا عناوین آثارشان را - به مسخره بگیرد.

به نمونه این طنز آخوندی توجه فرمائید، می‌نویسد: "آری هنرمندان رژیم سابق پیمان بستند که خط خون ساعی را با مهرجویی از غبار رویتقوایی هر چه تمام‌تر در نیال کنند و تا مصرف آخرین قطره‌های موجود در خمره‌های محبوس از برای نشینند. از شایده این آقای نویسنده نیازمند از سیدعلی خامنه‌ای برای این شاهکارش جایزه گرفته باشد. ولی ما معتقدیم که اگر بجای این تلاش برای ظرافت کاری، رسماً و علناً به ساعدی و مهرجویی و تقوایی، فحش‌های چارواداری مرسوم محیطش را میداد، به یقین تا این حد آبرونمی‌باخت، البته مسارا سراپین نیست که از چنین موجودات انگلیسی مقداری، حساب بخواهم مسئله، مسئله بر نامه آن سفیهای است که این پادوهای بی‌مایه را به جنگ فرهنگ و هنر قدرت ایران می‌فرستند.

نیروی ذخیره لایزال است که به دست و پا افتاده‌اند. اما... اما از فرط حماقت و سفاقت، با چنین شمشیرهای چوبین و تفنگ‌های کاغذین به مقابله و مبارزه با آن برخاسته‌اند.

این راهم بگوئیم: از هنرمندانی که در این قطعه‌ها را ادبی - در این طنز مهوع - مورد طعن و لحن با مطلق سربسته، قرار گرفته‌اند، بعضی‌ها البته و مسد البته، به حکم اجبار و برای استمرار معاش - و نه از روی رضا و رغبت - در دستگاه تلویزیون آخوندی وظیفه‌های انجام داده‌اند می‌دهند و با این حال نوکران سیدعلی خامنه‌ای در شماره آن‌ها، این پتیارگی را، که واری حد و مرز ردالت‌وشنا عت است، روا میدارند. به گمان ما، این لجاجت آخوندی که بمناسبت درگذشت ساعی فرصت بروز و آغوریافته، درسی است برای این گروه اندان، که هر طور هست، به هر کار

یگری ممکن است دست بزنند و ننگ آری اجباری، ولو مختصر، با این دستگاه بر عفت راکه پایه‌هایش سخت به لرزه افتاده و در شرف فرو ریختن است، بخود نخرند.

اما برای تسلی خاطر این گل‌های هنوز مانده در شوره زار جمهوری اسلامی - که این چنین مورداها نانت قرار گرفته‌اند، آن‌ها را به فتوای پیر خرد، سعیدی شیرازی حواله میدهم که فرمود: گر هنرمند از او باش جفاشی بیند تادل خویش نیازد و درم نشود سنگ بدگوهر اگر گاهه زین بشکست قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود.

گفتار از زار دیوار ایران - ۲۹ آذرماه ۶۴

فؤاد روحانی

۳

مصدق ونهضت ملی ایران در کشاکش چپ و راست

اولین کنگره حزب کمونیست ایران

سال بعد هنگام تشکیل سومین کنگره، کمینترن در مسکو با ردیگر موضوع ارتباط کمونیسم با ناسیونالیسم مطرح مذاکره قرار گرفت و سخنگویان شوروی تاکید کردند که کمینترن فقط از فعالیت واقعی کمونیستی می تواند پشتیبانی کند و با ناسیونالیسم صرف بهر عنوان و بهر لباس که جلوه کند مخالف است و به نمایندگان حاضر در کنگره توصیه کردند که باید اقدام به تبلیغات ضد ناسیونالیستی را وظیفه خود بدانند. اما بعضی از نمایندگان کشورهای اسلامی چنین اظهار نظر کردند که در شرق میانه هرگونه نهضت انقلابی لا اقل در مرحله ابتدائی باید در چارچوب ناسیونالیسم صورت پذیرد.

پس از مراجعت نمایندگان ایرانی از کنگره با دکوبه، حزب کمونیست ایران کمیته مرکزی جدیدی تعیین کرد و درصدد تجدیدنظر در برنامه فعالیت خود به نحوی که با مقتضیات اجتماعی و اقتصادی کشور وفق دهد برآمد. تجربه نهضت گیلان نشان داده بود که اقدام به برقراری نظام کمونیستی در ایران بدون مقدمه به نتیجه نمی رسد و مقدمه ضروری شروع انقلاب در طبقات بورژوازی است بنا بر این حزب لازم داشت جنبه اشتراکی جدیدی به وجود آورد که کمونیست و غیر کمونیست در آن شرکت داشته و برای پایه گذاری تحولات آینده همکاری کنند. در تعقیب این تصمیم رهبران حزب با میرزا کوچک خان تماس گرفته و در اردیبهشت ۱۳۰۰ بین حزب کمونیست و کمیته انقلابی احسان الله خان و جنگلی ها توافق حاصل شد در اینک مشترکاً به عملیات ضد انگلیس و حکومت مرکزی اقدام دهند. در نتیجه اقداماتی که برای تحکیم ائتلاف جدید به عمل آمد و از جمله شورای روستائیان جنگل به ریاست حیدرخان تشکیل شد. در تاریخ ۱۳ مرداد ۱۳۰۰ تشکیل دوباره جمهوری گیلان اعلام گردید اما این سازمان نوبنیاد دیری نپایید چون در این اثنا بر اثر تغییرات عمده ای که پیش آمده بود "نهضت جنگلی و کمونیسم گیلان رویه پایداری می رفت از یک سو اختلاف باطنی میرزا کوچک خان با کمیته انقلابی حزب و عمال آن همچنان باقی بود و حتی منجر به توطئه ای علیه آن ها و قتل حیدرخان گردید و از سوی دیگر حکومت مرکزی شروع به تهیه مقدمات حمله به گیلان نمود و از همه مهمتر سیاست دولت شوروی نسبت به ایران تغییر یافت. عهدنامه مودت بین شوروی و دولت ایران که در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ (۷ اسفند ۱۲۹۹) منعقد شده بود نتیجه تجدیدنظر شوروی در روابطش با ایران و رسیدن به این نتیجه بود که مصلحت شوروی در سازش با دولت ایران است. فلسفه این تغییر روش در سالهای که دو سال بعد به قلم یک نویسنده شوروی در مسکو منتشر شد به این عبارت بیان شده است:

" برای دولت شوروی تا سیس جمهوری های مصنوعی شوروی در ایران بکلی بی فایده است. مصلحت حقیقی شوروی در اینست که ایران پایگاهی برای حمله به دکوبه نشود. اگر ایران بر طبق عهدنامه ۱۹۲۱ عمل کند در آن صورت نوع حکومت و طریقه حل مسئله کشاورزی در ایران منحصر "مربوط به مردم ایران خواهد بود." (۱)

به این ترتیب دولت شوروی نشان داد که حفظ منافع خود

در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۹۲۰ (۲ تیر ۱۲۹۹) کنگره ای که بعد اولین کنگره حزب کمونیست ایران خوانده شد، در انزلی تشکیل یافت. طی آن فرقه عدالت نام خود را به حزب کمونیست ایران تغییر داد و قطعنامه های به تصویب رسیده و وابستگی حزب و جمهوری گیلان را به روسیه شوروی و الزام آنها را به تبعیت از مرام کمونیستی یعنی مبارزه با سرمایه داری جهانی و برقراری نمودن دیکتاتور پرولتاریا در گیلان و آذربایجان با پشتیبانی شوروی رسماً اعلام کرد. اما در جریان کنگره یک اختلاف نظر بین پیروان میرزا کوچک خان که از ابتدا وجود داشت شدت پیدا کرد و منجر به دودستگی شد. یک دسته طرفدار سوسیالیسم در چارچوب ناسیونالیسم بورژوازی و خواهان میانروی و حتی همکاری موقت و مصلحتی با طبقات سرمایه دار و پرهیز از اقدامات افراطی و اکتفا به اصلاحات اساسی و محدود کردن اختیارات شاه بود. در حالی که دسته دیگر بر عکس شدت عمل را بخصوص در مبارزه با نفوذ مذهب و سلب حق مالیکت از زمینداران و فراهم آوردن مقدمات حمله به پایتخت برای برانداختن حکومت تجویز می کرد. پس از مذاکرات سرانجام دسته دوم به رهبری احسان الله خان و سلطانه زاده و جواد زاده بردسته اول که میرزا کوچک خان طرفدار آن بود، غلبه کرد. اما در نتیجه این شکاف بین ناسیونالیسم متمایل به کمونیسم و کمونیسم صرف، میرزا کوچک خان در تاریخ ۲۸ تیر ۱۲۹۹ از حزب استعفا کرد و به اتفاق پیروانش روانه جنگل شد و به این ترتیب مرحله اول جمهوری گیلان پایان یافت. پس از آن حزب کمونیست ایران به رهبری احسان الله خان بدون رقیب و معارض به فعالیت تماماً "کمونیستی پرداخت. لنین غیاباً به ریاست افتخاری حزب تعیین و سلطانه زاده مأمور ملاقات و مذاکره با او شد.

در تاریخ ۹ مرداد ۱۲۹۹ احسان الله خان حکومت جدیدی در رشت به عنوان "کمیته ملی نجات ایران" با هفت کمیسار بجای کمیسارهای جمهوری گیلان برقرار کرد. از جمله مقرراتی که حکومت او به فوریت وضع کرد منع پرداخت مال الاجاره به مالکین و تسلیم آن به خزانه داری انقلاب، تحویل سهم مالکین از محصولات زمین به حکومت و ممانعت از خا نه های بزرگ برای جاسادان به مأموران حکومت بود. ولی عمل عمده ای که حزب در اواخر مرداد درصدد انجام آن برآمد اعزام قوای برای حمله به پایتخت بود ولی ارتش انقلابی حزب در همان مرحله مقدمات از طرف نیروهای حکومت مرکزی سرکوب شد. در اوایل سپتامبر ۱۹۲۰ (شهریور ۱۲۹۹) "کنگره مردم شرق" که از چند ماه قبل ترتیب تشکیل آن داده شده و دعوتی از مسکوپا دکوبه به "مردم ستمدیده ایران و ارمنستان و ترکیه" برای حضور در آن فرستاده شده بود در با دکوبه انعقاد یافت. در این کنگره که ۱۹۲ نماینده از مردم ایالات شمال ایران در آن شرکت داشتند، بحث فراوان درباره سازگاری بودن یا نبودن کمونیسم با ناسیونالیسم صورت گرفت. رئیس کنگره (زینوویف) در سخنرانی افتتاحی، تکیه روی لزوم جهاد علیه امپریالیسم انگلیس و برقراری رژیم کمونیستی در سراسر جهان گذاشت، اما بیشتر نمایندگان از جمله سه ناطق ایرانی از نقطه نظری ناسیونالیسم سخن گفتند بطوری که سخنگویان کمینترن Comintern تذکره دادند که مبارزه کمونیسم یک مبارزه طبقاتی در سراسر جهان بدون توجه به مرزهای ملی است و اتکاء به هرگونه مرام ملی با آن منافات دارد. اما با این حال زینوویف اظهار کرد که چون شرق هنوز رشد کافی برای پذیرش کمونیسم ندارد کمینترن حاضر است با عنایت ناسیونالیست و دموکرات و انقلابی همکاری و در ضمن از جنبش های ضعیف کمونیستی پشتیبانی کند. بالاخره نتیجه چشمگیری از این کنگره بدست نیامد ولی قطعنامه ای دایر بر توصیه برقراری "حکومت شوروی در شرق" و ریشه کن کردن "سرمایه داری جهانی" تصویب شد و شورائی به نام "شورای تبلیغ نهضت مردم شرق" با هفت عضو که دونفر از طرف کمیته اجرائی کمینترن تعیین می شدند تشکیل یافت. یک

را بر پشتیبانی از نهضت های مخلوق یا تحت الحما یه خودمقدم می شمارد چنانکه در مرحله سوم کمونیسم در ایران (در مورد غائله آذربایجان) نیز همینگونه عمل کرد.

همانطور که در عهدنامه مقرر شده بود ارتش سرخ در پایان شهریور ۱۳۰۰ خاک ایران را ترک کرد قوای اعزامی حکومت ایران که یک ماه قبل حمله به شورشیان را آغاز کرده بود در اوایل آبان به غائله گیلان خاتمه داد احسان الله خان به شوروی فرار کرد و میرزا کوچک خان اعدام شد و به این ترتیب اولین مرحله نفوذ کمونیسم در ایران بدون ایجاد هیچ اثری پدیدار به پایان رسید. اما ز نظر شوروی شورش سه ساله گیلان یک جنبش بی ثمر تلقی نمی شد چون در هر حال قیامی ولو بی اثر علیه نظام فئودال بود و بخصوص نشان می داد که احساسات ملی را می توان در فرصت مناسب برای ایجاد یک انقلاب موثر کمونیستی برانگیخت.

بعد از خروج ارتش سرخ از ایران حزب کمونیست ایران پایگاهی برای خود در با دکوبه برقرار کرد با این قصد که خود را برای هرگونه تجدید فعالیت در آینده آماده نگاه دارد. اما منشاء اثری نبود و تعداد اعضای آن به سرعت کاهش یافت بطوری که در سال ۱۲۹۴ کنگره پنجم کمینترن تشکیل شد شماره آن ها از ۴۵۰۰ نفر در سال ۱۹۲۱ به ۶۰۰ نفر تنزل کرده بود و به این جهت کنگره در واقع حزب را نادیده گرفت. اما حزب همچنان در حالت کمون باقی ماند تا سال ۱۹۲۷ که تصمیم گرفت کنگره دوم خود را در ارومیه تشکیل دهد علت این تصمیم پیدایش نشانه های بودا زاینکه روش شوروی نسبت به ایران در شرف تغییر است. ارزیابی جدید مقامات شوروی از اوضاع ایران مبنی بر نارضایتی از طرز عمل رضا شاه بود. آنها شکایت می کردند زاینکه رضا شاه بعد از شروع سلطنت بدو "از اتحادیه های کارگران استفاده کرده و بعد آنها را در حقیقت از بین برده است و نظام کهنه را با سلطه انگلیس بر اقامت دکور بخصوص به وسیله امتیاز نفت جنوب ابقا نموده و بطور خلاصه هیچ عملی برای کمک به نجات ایران انجام نداده است.

کنگره ارومیه طرحی برای فعالیت جدید حزب تهیه کرد با هدف تاسیس یک حکومت زحمتکش و مبارزه علیه حکومت رضا شاه و نفوذ سیاسی و اقتصادی انگلیس بوسیله هم آهنگ کردن فعالیت طبقات مختلف یعنی کارگران، روستائیان، صنعتگران و انتلکتوئل های شهری. این برنامه در ششمین کنگره کمینترن در سال ۱۹۲۸ مطرح و تصویب شد. آنگاه حزب در اجرای برنامه جدید تصمیم گرفت ماهیت واقعی خود را زیر عنوان مراکز فرهنگی و باشگاه های ورزشی پنهان کند و ضمناً "کارگران را تحریک به اعتصاب و شورش کند که اینک توانست کارگران صنعت نفت خوزستان را در بهار سال ۱۳۰۸ و آذربایجان را در بهار ۱۳۰۸ نماید. اما دولت از وضعیت آگاه بود و اقدام جدی برای جلوگیری از عملیات حزب به عمل آورد.

گروه دکترارانی

وضع ایران در سالهای اول دهه ۱۳۱۰ - ۱۳۲۰ ترکیبی از عوامل مختلف بود که به طور واضح نشان می داد اجتماع ایران در آستانه دگرگونی های مهمی در اندیشه و عمل سیاسی و اجتماعی قرار دارد. ایران هر روز به محیط بین المللی نزدیک تر و با افکار و جنبش های سیاسی غرب آشنا تر می شد. از یک سو پیدایش فاشیسم در اروپا آزادبخواهان و روشنفکران ایران را متوجه کرده بود اینک طرز حکومت رضا شاه دیرپا زود ایران را نیز مواجه با فاشیسم یا دیکتاتور می مطلق خواهد کرد و بنا بر این مبارزه با آن ضرورت دارد و از سوی دیگر دانشجویان ایرانی در اروپا با اندیشه های سوسیالیسم و مارکسیسم آشنا شده و در نتیجه مطالعه نوشته های مارکس و انگلس قویاً معتقد شده بودند به اینکه نشرو ترویج اصول آن در ایران کمک به تغییر پایه های اجتماع و اقتصاد



تسریع شکست نظام موجود که آنرا محکوم به فنا می دانستند خواهند نمود. در سال ۱۹۳۰ دانشجویان معترض به رژیم ایران کنگره‌ای در شهر کولونسی تشکیل داده و ضمن سخنرانی‌ها رضا شاه را آلت استامبیریا لیسیم انگلیس خواندند و خواستار برکناری او و تأسیس جمهوری و آزاد کردن زندانیان سیاسی شدند. سال بعد نیز گروهی از آنها در شهر مونیخ گرد آمده تصمیم به همکاری با عوامل کمونیستی در ایران و تأسیس نشریه‌ای به نام پیکار گرفتند ولی دولت آلمان به درخواست رضا شاه آن نشریه را توقیف کرد.

افکار روشین و انقلابی همیشه در افراد پیشرو و پیشاهنگ مجسم می شود. عامل اصلی نشر اصول مارکسیسم در ایران فرد برجسته روشنفکری به نام دکتر تقی ارانی بود که در دوره دانشجویی در آلمان به هسته مارکسیسم گرویده و تصمیم به ترویج آن در ایران گرفته بود. وی بعد از تکمیل تحصیلاتش در سال ۱۳۰۹ به ایران بازگشت. در آن تاریخ حزب کمونیست ایران با بازی ناشی از تممیلات کنگره اروپا هنوز وجود داشت اما از دو سال قبل دولت دست به اقدامات شدیدی علیه کمونیست ها زده بود. همه سازمان حزب کمونیست را کشف و افراد منتسب به آن را دستگیر کرده بود. در خرداد سال ۱۳۱۰ لایحه‌ای به تصویب مجلس رسید که طبق آن عضویت یا شرکت در هرگونه جمعیتی چه پنهان چه آشکار که مرام اشتراکی یا افکار ضدقانون اساسی را تبلیغ کند غیرقانونی اعلام شد و مجازات مرتکب چنین جرم حبس از سه تا ده سال مقرر گردید. در این ضمن دکتر ارانی مراجعت نموده بود و گروهی جوانان پیرامون او گرد آمده بودند در «سازمان» مسائلی در سطح کلی فلسفی اجتماعی و اقتصادی و هنری و بخصوص در اطراف تألیفات مارکس و انگلس و اصول مارکسیسم بحث می کردند. این افکار به مرور بین جوانان روشنفکر هواخواه زیا پدید آمد و جنبشی در محیط سلول های زیرزمینی با هدف نشر و تبلیغ آن بوجود آمد. دکتر ارانی این جنبش را به وسیله انتشار مجله‌ای به نام "دنیا" که مقالاتی در توضیح ماتریالیسم دیالکتیک و مفهوم ماتریالیست بشریت و سایر مسائل مربوط به ایدئولوژی مارکسیست در آن نوشته می شد و همچنین به وسیله تماس های فردی و دسته جمعی رهبری می کرد. وی برای به ثمر رساندن این فعالیت تصمیم گرفت جوانان علاقمند به نشر افکار مترقی و آزادخواهان و با به گذاری مبارزه علیه دیکتاتوری و اختناق را متشکل کرده یک حزب کمونیست نوین تأسیس نماید. از آنجا که تشکیل چنین حزب از لحاظ بین المللی مستلزم کسب موافقت کمیتن بود و کنگره آن در سال ۱۹۳۵ (۱۳۱۴) در مسکو تشکیل می شد دکتر ارانی برای اخذ تماس با مقامات کنگره مزبور به مسکو رفت و موافقت کنگره را جلب نموده به تهران مراجعت کرد و در سال ۱۳۱۴ حزب جدید کمونیست ایران را تشکیل داد.

یک ویژگی این دومین جلوه سازمان کمونیستی در ایران استقلال نسبی آن از نفوذ روسیه بود. در واقع کمونیسم دوم این فرق را با کمونیسم اول و سوم داشت که نه زیسر نظارت مستقیم شوروی بود و نه همزمان با ورود ارتش سرخ به ایران بوجود آمده بود. در این زمینه یکی از رهبران سابق حزب توده چنین می گوید:

"تنها نهضت کمونیستی مستقل و واقعی ایران نهضت اصیل - منظوم نهضتی است که نه دخالت و نه وجود قوای خارجی در تشکیل و توسعه آن تأثیر نداشته - نهضتی بود که دکتر ارانی به وجود آورد و این سازمان از روشنفکرانی تشکیل شده بود که در زمان لورفتن فقط ۵۳ عضو داشت." (۲)

فعالیت زیرزمینی گروه ارانی که تعداد افراد آن اعم از عضو حزب و هواخواه غیر عضو در سال ۱۳۱۶ به ۵۳ نفر رسیده بود در آن سال متعاقب توزیع بیانییه‌ای در روز جشن کارگر (اول مه = ۱۱ اردیبهشت) ناگهان متوقف شد روز ۲۱ اردیبهشت در حدود ۴۰ نفر از گروه ارانی بازداشت و بقیه به تدریج تا اوایل خرداد دستگیر شدند و به اتهام نشر بیانییه مزبور و تشکیل یک سازمان سری اشتراکی و تحریک اعتماد در دانشکده فنی و کارخانه نساجی اصفهان و ترجمه کتاب "سرمایه" مارکس محاکمه شدند. در جریان

فواد روحانی

مصدق

ونهضت ملی ایران

در کشاکش چپ و راست

اولین کنگره حزب کمونیست ایران

محاکمه دکتر ارانی اقدام خود را در کمربه تحقیق و نشر افکاری که در سطح جهانی دارای کمال اهمیت بود انکار نکرد و خطاب به دادگاه گفت: "اگر شما لباس غربی، تأسیسات غربی، تکنولوژی غربی و طرز زندگی غربی را قبول می کنید باید فلسفه های سیاسی غرب را نیز قبول کنید."

این دفاع و مدافعات دیگر متهمان در دادگاه تا شیر نکرد و در آنجا تا سال ۱۳۱۷ دادگاه به محکومت همه متهمان به استثنای دونفر اعی دادگاه نفر از آنها به حداکثر کیفر یعنی ده سال زندان محکوم شدند. یکی از آنها دکتر ارانی بود که در سال ۱۳۱۸ در بیمارستان به علت غفلت عمدی در معالجه درگذشت و خاطره مهیجی از خود به عنوان شهید نهضت کمونیسم ایرانی باقی گذاشت. رأی دادگاه در اکثر محافل غیرعادلانه تلقی شد از جمله سفیر انگلیس طی گزارشی موضوع به لندن چنین گفت:

"اینگونه محکومیت ها برای عملی که بیش از شرکت در یک جمعیت منظره دانشجویی نبوده بیش از اندازه سخت است و نشاندهنده نارضایتی از رژیم است که می خواهد بیسه دیگران که دارای همینگونه افکار چپ گرا هستند درس عبرتی بدهد" (۳)

به این ترتیب با دستگیری و محکومیت گروه ۵۳ نفر مرحله دوم سازمان کمونیستی ایران پایان یافت.

حزب توده

سومین جلوه کمونیسم در ایران نتیجه مستقیم اشغال نظامی ایران به وسیله نیروهای متفقین طی جنگ دوم جهانی بود. به دنبال این واقعه (شهریور ۱۳۲۰) زندانیان سیاسی بخشیده و اعضای گروه سابق ارانی از حبس آزاد شدند. بیشتر آنها بی درنگ به سلیمان میرزا اسکندری که سابقه برجسته‌ای در حزب دموکرات داشت و از پایه گذاران عمده سوسیالیسم در ایران بود پیوستند و از نوبه فعالیت پرداختند. اوضاع عمومی ایران بعد از استعفای رضا شاه برای این تجدید فعالیت مساعد بود. تضییقات و فشارها و حالت اختناق در فضای سیاسی تخفیف یافته و قانون خرداد ۱۳۱۰ عملاً بحال تعطیل در آمده بود. افرا دومیطوبعات در اطراف روشنفکاران رو عا پیدا احساس آزادی می کردند و در نتیجه اوضاع بیست سال گذشته محیط عمومی و روحیه طبقات کارگرو صنعتگر و روستا بخصوص برای تغییرات اساسی مناسب بود. در این وضع مسا عد در مهر ماه ۱۳۲۰ سازمان جدیدی به نام حزب توده با مرام کمونیستی ولی بدون تظاهرات و تشکیل یاقت و با انتخاب کمیته موقت بلافاصله به فعالیت پرداخت و بنا را بر احیای اتحادیه های کارگری و تبلیغ سوسیالیسم به وسیله مطبوعات حزبی گذاشت. حزب توده اولین کنفرانس ایالتی خود را در سال ۱۳۲۱ و اولین کنگره حزبی را در سال ۱۳۲۳ تشکیل داد و سپس از دولت خواستار اجرای اصلاحات سیاسی و اجتماعی شد و در جریان انتخابات مجلس چهاردهم شرکت کرد و نا مژدهای از طرف خود معرفی کرده با عضو حزب یا بخصوص خواهان تحکیم دوستی با شوروی بودند. انتخابات تبریز منجر به انتخاب نه عضو حزب توده شد که یکی از آنها (پیشه‌وری) به اکثریت آرا مجلس به

علت سابقه کمونیستی رده شد. حزب توده در برنا مهاش خود را مدافع منافع طبقات محروم و قهرمان استقلال و آزادی ایران و علاقمند به دوستی ایران با همه کشورهای آزادیخواه معرفی و کوش می کرد که خود را به عنوان پیرو آرمان های ناسیونالیستی گروه ارانی بشناساند و هویت کمونیستی خود را حتی الامکان پنهان کند. سخنگوی حزب در مجلس نه تنها دم از کمونیسم نمی زد بلکه حتی مدعی بود که حزب رنگ سوسیالیست هم ندارد وی گفت: "حزب ما به هیچ عنوان صفت سوسیالیستی ندارد بلکه یک سازمان دموکراتیک است که جبراً ریخ آنرا بوجود آورده است" (۴) از ابتدا واضح بود که اینگونه اظهارات مطابق با حقیقت نیست. ما بزودی هرگونه تردید را این باب رفع شد زیرا حزب بنا را با جدیت تمام بر حمایت از منافع و سیاست شوروی گذاشت. این واقعیت به خصوص برناظران خارجی آشکار بود. یک گزارش سی. آی. او. مربوط به این زمان چنین می نویسد:

"هرچند حزب توده خود را یک نهضت اصلاح طلب بومی با تمایلات مارکسیستی معرفی می کند ولی عملاً چیزی جز حزب کمونیست ایران نیست. همه قرائن نشان می دهند که حزب توده مثل احزاب کمونیستی کشورهای دیگر مستقیماً با شوروی مربوط است و از آن دولت دستور می گیرد" (۵)

هم‌نمایندگان حزب توده در مجلس و هم رهبران حزب در خارج مجلس در همه مسائلی که با منافع شوروی ارتباط داشت از آن منافع دفاع و پشتیبانی می کردند.

بین سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۶ حزب توده در چند مورد مهم جانبداری خود را از سیاست و مقاصد شوروی آشکار کرد چند مورد عمده را یادآوری می کنیم:

پشتیبانی از اقدامات شوروی برای بدست آوردن امتیاز نفت در شمال - ترتیب تظاهرات علیه دولت ساعد که در برابر تظاهرات شوروی مقاومت می کرد - تأیید جنبش های تجزیه طلبی در آذربایجان و کردستان که شوروی آنرا بوجود آورده بود - تبلیغ این فکر که ایران باید ایالات شمال را بعنوان منطقه امنیتی شوروی بشناسد و سیاست خارجی خود را بر پایه تعادل مثبت قرار دهد. یعنی برای روس ها در شمال امتیازاتی نظیر آنچه انگلیسی ها در جنوب آن برخوردار بودند قائل شود.

یکی از رهبران حزب (دکتر رامنش) نظریه حزب را در باره سیاست خارجی ایران به این عبارت بیان می کرد که ایران باید آلت حفظ تعادل بین دو قدرت خارجی باشد و نباید آن تعادل را برهم زند بلکه باید آنرا محکم تر کند.

واضح است که اگر دولت ایران به توصیه حزب توده عمل می کرد و اگر سفارش دولت انگلیس به ایران که بهتر است با درخواست های شوروی موافقت کند مورد قبول واقع شده بود همان وضع برقرار می شد که در قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ پیش بینی شده بود.

در مرحله سوم نفوذ کمونیسم در ایران مثل مرحله اول حزب توده از وجود نیروهای روسیه در خاک ایران کاملاً استفاده کرد. اگر شوروی بر طبق شرایط قرارداد س ه جانبه سال ۱۳۲۱ (بین متفقین و ایران) عمل کرده بود شاید حزب توده کمتر مورد سوءظن و انتقاد قرار می گرفت. اما شوروی به تعهدات قراردادی خود عمل نکرد. در قرارداد تصریح شده بود که غرض از اشغال ایران فقط برقراری و حفظ خطوط ارتباط با روسیه است و متفقین استقلال و حمایت از ایران را محترم شمرده و در ظرف شش ماه بعد از پایان جنگ خاک ایران را ترک خواهند کرد. اما شوروی از مضمونیتی که طبق قرارداد بدست آورده بود بطرز فاحشی سوء استفاده کرد. نیروهای شوروی در منطقه اشغالی خود نوعی رفتار می کردند که گوئی منطقه یک دشمن شکست خورده است. از ورود ما موران و قسواوی دولتی به شمال جلوگیری می کردند، مواد دوا را بر بار می خریدند و به خارج کشور می فرستادند، از حمل غله ما زادمصرف شمال به جنوب که در مضیقه مواد غذایی بود بقیه در صفحه ۱۱

